



«بیشترین تعداد شخصیت در ادبیات جهان متعلق به دو کتاب «شاهنامه فردوسی» و «سمک عیار» است.»

یوسفعلی میرشکاک در دومین نشست از فصل سوم درس‌گفتارهای شاهنامه در حوزه هنری تهران توضیحاتی درباره ویژگی‌های شخصیت رستم در شاهنامه فردوسی ارائه کرد. این پژوهشگر ادبی گفت: در وجود رستم، مهر به زن و فرزند جایی ندارد، اما او مهر برادری دارد و با زمانه هم‌میانه خوبی دارد.

میرشکاک با تأکید بر اینکه رستم مرد آرام و جان‌نیست، ادامه داد: سخن رستم به فردوسی ربطی ندارد و رستم شخصیتی از شخصیت‌های شاهنامه است.

او خاطرنشان کرد: باید این‌را هم مدنظر داشت که فردوسی به رستم توجهی ویژه دارد و دعا می‌کند که خدایا رستم را از من بگیر.

این شاعر اظهار کرد: داستایفسکی از جمله نویسندگانی است که شخصیت‌های متعددی در آثارش وجود دارند که هریک تفکرات خاص خود را دارد، اما بیشترین تعداد شخصیت در ادبیات جهان متعلق به دو کتاب «شاهنامه فردوسی» و «سمک عیار» است.

او یکی دیگر از ویژگی‌های رستم را جنگ‌آوری اش خواند و گفت: این ویژگی از شخصیت رستم، به‌طور کلی در سرشت هر ایرانی هست و کافی است ناپره جنگ افروخته شود تا این خصلت دیده شود. بنابراین نباید با مرد و زن ایرانی ستیز کرد. میرشکاک توضیح داد: فردوسی ویژگی‌های رستم را به صورت تکه‌تکه در شاهنامه پخش کرده است. بنابراین برای شناختن رستم، باید تا ماجرای مرگ او را خواند.

سلسله درس‌گفتارهای شاهنامه، سه‌شنبه‌هر هفته به همت دفتر پاسداشت زبان فارسی حوزه هنری برگزار می‌شود.

دیپلماسی فرهنگی و لزوم دسترسی آسان به کتاب



استاد فلسفه سیاسی و فلسفه حقوق دانشگاه کمبریج از اهمیت زیاد کتاب‌ها در دیپلماسی فرهنگی گفت.

متیو کرامر در گفت‌وگو با ستاد خبری سی‌وچهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران خاطرنشان کرد: کتاب‌ها در بسیاری از سطوح در دیپلماسی فرهنگی اهمیت زیادی دارند و اگر در دسترس

بودن آن‌ها محدودیت روبه‌رو شود، نقش کلیدی کتاب‌ها در دیپلماسی فرهنگی به شدت عقب می‌افتد.

او افزود: با این حال، بسیاری از نمایشگاه‌های کتاب در کشورهای غربی، ناشران و توزیع‌کنندگان و نویسندگان را قادر می‌سازند تا مخاطبان بیشتری را برای کالاهای خود به‌دست‌آورند و ترجمه‌ها و دیگر ابزارهای مبادلات بین‌فرهنگی را ایجادکنند.

معاون پیشین انجمن حقوق و علوم اجتماعی بریتانیا به تنها ناشر ایرانی‌کی‌می‌ناسند نیز اشاره کرد و گفت: این‌ناشر انگلیسی‌زبان و نامش Mage است و در پرلیند آمریکا واقع شده‌است. حدود سی‌سال پیش، کتابی درباره تأثیرات فارسی بر نوشته‌های عبری از آن‌ها خریدم. چندین سال پس از آن، آن‌ها کاتالوگ‌های کاغذی آخرین انتشارات خود را برای من می‌فرستادند. من یک کتاب دیگر از آن‌ها درباره کورش کبیر خریدم و تصور می‌کنم طی چند دهه گذشته به تبلیغات آنلاین روی آورده‌اند. مدرس فلسفه سیاسی و فلسفه حقوق دانشگاه کمبریج ادامه داد: من هرگز در نمایشگاه کتاب فرانکفورت شرکت نکرده‌ام، اما آن‌را به‌عنوان بزرگ‌ترین نمایشگاه کتاب در جهان می‌شناسم. همچنین می‌دانم که Polity Press، ناشر کتاب من «هارت: طبیعت قانون»، پنج سال پیش دو یا سه ترجمه از آن کتاب را در نمایشگاه کتاب فرانکفورت ارائه داد. سی‌وچهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران با شعار «آینده خواندنی است، تا ۳۰ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۲ در مصلای امام خمینی^(ع) و هم‌زمان به‌صورت مجازی در ketab.ir برگزار خواهد شد.

زین‌قدیر

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

- ناویراسته ✖**

در این دیدار، دوطرف بر استفاده از ظرفیت بالای همکاری‌های دوجانبه برای بهبود روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی تأکید کردند.

- ویراسته ✔**

در این دیدار، دوطرف بر استفاده از ظرفیت زیاد همکاری‌های دوجانبه برای بهبود روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تأکید کردند.

- نکته**

تعابیر کلیشه‌ای فراوانی داریم که به‌ویژه در زبان رسانه، بسامند زیادی دارد. این تعابیر و واژه‌ها در جای خود به‌معنای واقعی خود به کار نمی‌رود. یکی از آن‌ها واژه: بالا است.

#زین‌قندپراسی

شهر

شهریارNEWS.IR
۱۳ دی‌ماه ۱۴۴۰
شماره ۱۳۲۲



فرهنگ و ادبیات



مروری بر رمان «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» و ماجرای نوشته شدن و فیلم‌شدنش

دعوت به دیوانگی

مجید خاکپور



مجمع آرام مجانبین رام را ورود مردی سرکش به هم می‌ریزد؛ «چاکرتان مک‌مورفی، راندل پاتریک مک‌مورفی، از آن قماربازهای نترسم.» اگر تازه‌واردی خودش را در یک قمارخانه، زندان، انجمن تیزی‌کش‌های گمنام یا محافل و اماکنی ازاین‌دست، چنین‌جسورانه، سرشار از اعتمادبه‌نفس و خودنمایانه معرفی‌کنند، چه‌بسا احدی محل سگ هم به او نگذارد، اما وقتی مک‌مورفی خود را در آسایشگاهی این‌طور معرفی می‌کند که با مدیریتی مستبدانه و بی‌رحمانه به آرامش و نظمی گورستانی رسیده، جمیع دیوانگان محترم همه کارهایی را

- پرستار بزرگ چطور مسلط شده‌است؟**

هر داستان خوب، یک شرور کارگشته و قُدر هم می‌خواهد. شریر این داستان هیچ کدام از دیوانگان نیستند، «پرستار گل» یا پرستار بزرگ است؛ پرستار راجد. الباقی، هر که در این آسایشگاه هست، موجودی است/شده مطیع و بی‌آزار و فرمان‌بردار.

آسایشگاهیان ترس را درونی کرده‌اند. آن‌قدر که حتی جرئت بلندحرف‌زدن هم ندارند و از مشتم‌هایشان به‌مثابه صدافخه‌کن خنده‌هایشان استفاده می‌کنند. اما مک‌مورفی بلند رسا می‌خندد: «یک دفعه متوجه می‌شوم که سال‌هاست چنین‌خنده‌ای را نشنیده‌ام.» پرستار راجد چطور توانسته در قلمروش مردانی را به موجوداتی چنین مطیع بدل کند؟ او آدم‌ها را در حالت ترس و تحقیر دائمی قرار می‌دهد، تمایلات غریزی و طبیعی آنان را سرکوب می‌کند و در نتیجه آنان را نسبت به خودشان در یک حالت از خودبیگانگی نگاه می‌دارد. آسایشگاه از دو قسمت تشکیل شده‌است: بخش بیماران حاد و بخش بیماران مزمن. حاد‌ها درمان‌شدنی هستند و می‌توانند مرخص شوند- البته در صورت تأیید پرستار راجد- و مزمن‌ها کسانی هستند که خوب‌شدنی نیستند و برخی از آن‌ها زندگی گیاهی دارند. بعضی از مزمن‌ها، حاد‌های سابق‌اند که به علت نافرمانی تحت درمان با شوک الکتریکی یا عامل جراحی لوپوتومی** قرار گرفته‌و الان به «سب‌زمینی»ای تبدیل شده‌اند که صلیب‌واره به دیوار میخ شده‌اند و دیگر حتی کنترل ادرارشان را هم ندارند و نمود انسان‌هایی هستند که مطیع مطلق‌اند و اطاعتی بی‌چون‌وچرا دارند.

نمایش دائم نمونه‌های انسانی به شدت تنبیه‌شده اهرمی است در دست پرستار بزرگ که به حاد‌ها هشدار بدهد بهتر است فکر سرکشی و نافرمانی هم به سرشان نزنند؛ «حاد‌ها تر جیج می‌دهند در طرف‌خودشان بمانند. [...] دلیل اصلی‌اش بوی گند مزمن‌ها نیست، بلکه مزمن‌ها به‌یادشان می‌آورند که این بلاممکن است یک روز سر خودشان هم بیاید. پرستار کل این ترس را در آن‌ها تشخیص داده‌است و می‌داند چطور از آن به نفع خودش استفاده‌کند: اگر یکی از حاد‌ها قیافه عبوسی به خود بگیرد و کج خلقی‌کند به او یادآوری می‌کند که شما بهتر است دست از بد اخلاقی بردارید و با ما که برای معالجه شما تلاش می‌کنیم همکاری کنید وگرنه سر از آن طرف درخواهید آورد.»

پرستار راجد عزت نفس را از انسان‌های قلمروش گرفته‌است. علاوه بر تحقیر مدام و به رخ کشیدن نقطه‌ضعفش، کاری کرده که بیمارها جاسوسی هم را بکنند و گزارش‌هایی علیه همدیگر - علیه دوستان و هم‌دردانشان - در دفتر بزرگی بنویسند. او به آن‌ها گفته این کار از نظر درمانی برایشان مفید است و برای کسانی که گزارش می‌دهند، برای خرجین‌ها، پاداشی حقیر هم در نظر گرفته‌است: به آدم فروش‌ها اجازه می‌دهد روز بعد دیرتر از دیگر مریض‌ها از خواب بیدار شوند. با این کار شرافت را از آنان می‌گیرد و به پستی می‌کشاندشان.

نظارت تام و تمام، شیوه دیگر پرستار بزرگ برای کنترل است. او همه جنبه‌های زندگی بیماران را کنترل می‌کند؛ از ساعت خواب و بیداری تا برنامه‌های روزانه و حتی‌هایی که باید بخورند. او به هیچ کس پاسخ نمی‌دهد حتی اگر بخواهند بدانند چه قرصی دارد به حلقشان می‌ریزد. تعداد کارمندها و مأموران این بخش از همه بخش‌های دیگر بیمارستان کمتر است و این موضوع را در لوحی به می‌سال بالای دفتر جاسوسی نصب شده نوشته‌اند و بیماران بابت همکاری‌شان تبریک می‌گویند و تذکر می‌دهند. در واقع بیماران خود پاسبان خود هستند. مک‌مورفی در اتسمفر آسایشگاه یک یاغی محسوب می‌شود، درحالی‌که او چیزی جز زندگی عادی و

که به اختیارشان است رها می‌کنند و برمی‌گردند نگاهش می‌کنند و می‌فهمند کسی آمده که جوهر دیگری دارد. جریزه‌دار است یا لاف‌آن را می‌زند که البته به زودی معلوم می‌شود. رمان «پرواز بر فراز آشیانه فاخته»* تقریباً با ورود این مرد شروع می‌شود و راوی داستان، معروف به «رئیس برامدون، که نیمه سرخ‌پوست گت و گنده و قلچماقی است ما را در جریان ورود او می‌گذارد. همچنین با آسایشگاه، بیمارانش، قوانینش، گذشته‌اش، کثافت کاری‌هایش و هر چه می‌بیند و لازم می‌داند آشنا می‌کند. ارتباط ما با این دنیا از دریچه نگاه و برداشت‌های رئیس برامدون برقرار می‌شود که البته راوی غیرقابل اعتمادی است (چه کسی می‌تواند به یک متهم به‌جنون که او را کرواتل هم می‌دانند - یا به آن تمارض می‌کند - اعتماد کند؟) راوی - رئیس برامدون - به ما



کره‌عوامل فیلم اقتباسی «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» در مراسم اسکار

دارد. [...] صدای راه‌رفتشت هم پرهیبت است و ترس و لرزی در کار نیست.»

مک‌مورفی آوازی می‌خواند، خواهان تغییر قوانین بی‌خود و نالایم‌یادست کم‌استثنا قائل شدن برای آن‌ها در مواردی است - مانند تماشای مسابقات ورزشی از تلویزیون- او سعی دارد مریض‌ها را بخنداند. از شوخ‌طبعی به‌عنوان سلاح استفاده می‌کند. سر به سرشان می‌گذارد و برای آن‌ها شخصیت قائل می‌شود، چیزی که از آن محروم‌شده‌اند. او تنها کسی است که با رئیس برامدون، سرخ‌پوستی که همه‌باور کرده‌اند کرواتل است، مفصل حرف می‌زند. یا شخصیت دیگر داستان «بیلی بیت» از اینکه مورد توجه قرار گرفته، خوش حال است. نه آسایشگاه تا حالا آدمی مثل مک‌مورفی به خودش دیده‌و نه بیماران تاکنون خودشان را چنین مهم‌وداری فردیت یافته‌اند. مک‌مورفی مصداق اراده‌آزاد است. نترس است و شجاعت او به دیگران هم سرایت می‌کند و حتی آن‌ها را مجاب می‌کند که با او با یک قایق ماهیگیری دزدی به دریانوردی بروند. او مردان اخته‌شده را تشویق می‌کند تا خود را دوباره کشف کنند و انسانیشان را بازیابند. این روند در آسایشگاه پرستار راجد نمی‌تواند تحمل شود و در نهایت به تقابل نهایی آن دومی‌رسد. مک‌مورفی ثابت می‌کند لاف‌زن نبوده‌است و رمان با صحنه نمادین گریز رئیس برامدون سرخ‌پوست تمام می‌شود.

- غرق‌شدن در دنیای لایزال دیوانگی**

کِن کیسی، وقتی داوطلب آزمایش داروهای روان‌گردان در یک بیمارستان شد و برای مصرف ال‌اس‌دی حقوق می‌گرفت، ایده نوشتن این رمان به سرش زد. او مدتی هم به‌عنوان دستیار در یک آسایشگاه روانی مشغول به کار شد و به‌طور مستقیم و گسترده با بیماران این



پرواز بر فراز آشیانه فاخته (دیوانه از قفس پرید) کارگردان: میلوش فورمن سال ساخت: ۱۹۷۵ هزینه ساخت: ۴ میلیون دلار فروش: ۱۶۳ میلیون دلار

می‌گوید خودش قدیمی‌ترین آدم بخش است اما «پرستار راجد، از او هم باسابقه‌تر است. پرستار کل که قدرت اول آسایشگاه است و پشتوانه مدیر آسایشگاه را هم دارد، سال‌ها برای یکدست‌سازی و سلطه کامل بر بیماران تلاش کرده است و ما این را از توصیف‌های راوی متوجه می‌شویم. گسل‌های خاموش و فراموش‌شده را ورود آن قمارباز نترس بیدار می‌کند و باعث نزول لرزه بر آسایشگاه می‌شود. مک‌مورفی به محض ورود، قدرت و اقتدار پرستار راجد را به ریشخند می‌گیرد و قوانینی را که برای او مقدس است، خاک مالی می‌کند و این یعنی باید منتظر نبردی تن‌به‌تن باشیم؛ نبردی که یک‌سوی آن مک‌مورفی آزاده قرار دارد و سمت دیگرش سیستم به نمایندگی پرستار راجد.



کره‌عوامل فیلم اقتباسی «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» در مراسم اسکار

آسایشگاه دمخور بود و در منبع لایزال دیوانگی غرق شد. «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» این‌طور خلق و در سال ۱۹۶۲ منتشر شد.

البته کِن کیسی در کسوت مرشد مصرف‌ال‌اس‌دی دارودسته‌ای دور خودش جمع کرد و کارش را ادامه داد! یک‌بار به چرم ریختن مقادیری ماری‌جوآنی اعلا در توالت دستگیر شد که البته توانست به‌مزیک‌فرار کند و پس از بازگشت به ایالات متحده، حبسش را کشید.

سال ۲۰۰۱ در اورگان کالیفرنیا خل‌ها را ترک کرد.

● **حضور در همه فهرست‌های بهترین‌های تاریخ سینما**
میلوش فورمن در سال ۱۹۷۵ با اقتباس از این رمان، فیلمی با همین عنوان ساخت (این اثر با نام «دیوانه از قفس پرید» نیز شناخته می‌شود) و در آن، آسایشگاهی روانی و جمعی از دیوانگان به سرکردگی پاتریک رندال مک‌مورفی- با بازی جک نیکلسون- را خلق کرد، جمعی که در جاهایی از زندگی دوست‌داری دست‌کم برای مدتی با آن‌ها طی کنی. اما ماجرای اقتباس از این رمان به حدود یک دهه پیش‌تر برمی‌گردد. در همان دهه ۶۰ میلادی که رمان منتشر شده و غوغا برپا کرده بود، کرک داگلاس حقوق رمان را خرید و بر اساسش نمایشنامه‌ای نوشت که در برداوی به روی صحنه برد. او آرزو داشت از این رمان فیلمی هم بسازد که هیچ‌گاه مجالش را پیدا نکرد. اما مایکل داگلاس، پسرش که رمان را دوست داشت این کار را کرد. او در مطلبی که در گاردین منتشر شده گفته‌است: «من در دانشگاه سانتا باربارا بودم و از نظر سیاسی و در مورد جنگ ویتنام بسیار فعال بودم. کتاب را دوست داشتم، یک داستان درخشان از یک مرد علیه نظام بود. هرگز به تولید فکر نکرده بودم، اما به پدرم گفتم: بگذار این کار را بکنم.» مایکل داگلاس تهیه‌کنندگی فیلم را به عهده گرفت. میلوش فورمن را برای کارگردانی انتخاب کرد. جک نیکلسون را برای نقش اول. باقی بازیگران را هم با حساسیت انتخاب کرد که نتیجه‌اش را در فیلم و باورپذیری آن می‌بینیم. فیلم در بیمارستانی روانی اورگان ساخته شد، اما توزیع‌کنندگان و استودیوهای بزرگ پخش آن را رد کردند. چه باک، این فیلم نامزد ۹ جایزه اسکار شد و اسکار بهترین فیلم، بهترین کارگردانی، بهترین فیلم‌نامه اقتباسی، بهترین بازیگر نقش‌اول مرد، بهترین بازیگر نقش‌اول زن را گرفت. پرستار راجد با بازی لویییز فلچر در برخی نظرسنجی‌ها به‌عنوان دومین شخصیت شرور پس از هانیبال لکتر با بازی آنتونی هاپکینز قرار گرفت. این فیلم حتی باعث شد برخی از بیماران روانی اعتماد به نفس پیدا کنند و از گوشه‌امنشان بیرون بیایند.

* تمام نقل قول‌ها از ترجمه سعید باستانی از این رمان است (انتشارات نیل، ۱۳۵۵).
** نوعی جراحی افراطی و منسوخ‌شده بر روی مغز انسان است که در نیمه اول قرن بیستم برای درمان اختلالات روانی انجام می‌شد.